**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

عرض شد که در دلالت جملۀ « ما لا یدرک کله لا یترک کله» بر قاعدۀ میسور دو اشکال مهم مطرح شده است، اشکال اول کلام محقق خراسانی بود که اشاره کردیم که ایشان فرمودند بین ظهور نهی در تحریم و اطلاق مای موصوله که شامل مستحبات هم می‌شود تعارض است، ترجیحی بر یک احتمال نیست لذا تساقط می‌کنند، فقط ممکن است بگوییم قدر متیقن رجحان اتیان بقیۀ اجزاء است و نه وجوب اتیان پس بر قاعدۀ میسور دلالت نمی‌کند که قاعدۀ میسور وجوب اتیان بقۀ اجزاء است زمانی که یک جزء متعذر شود.

این اشکال را باید مبنائی پاسخ داد قبل از بیان جواب مقدمۀ کوتاهی اشاره می‌کنیم.

**مقدمه:** در مبحث اوامر ما به تفصیل بررسی کرده‌ایم که دلالت صیغۀ امر بر وجوب و دلالت صیغۀ نهی بر تحریم به چه کیفیتی است؟ بسیار ثمرۀ فقهی هم دارد و در همان بحث ثمرات فقهی آن را شمردیم. چهار نظریه در کیفیت دلالت صیغۀ امر و نهی بر وجوب و تحریم وجود دارد:

**نظریۀ اول:** نظر محقق عراقی و جمعی دیگر از اصولیین است که می‌گویند دلالت صیغۀ امر و نهی بر وجوب و تحریم به اطلاق و مقدمات حکمت است.

**نظریۀ دوم:** محقق نائینی و دو نفر از اعلام تلامذۀ ایشان، محقق خوئی و محقق شاهرودی می‌گویند دلالت دو صیغۀ امر و نهی بر وجوب و تحریم به حکم عقل است.

**نظریۀ سوم:** نظر امام خمینی و شیخنا الاستاد حفظه الله[[2]](#footnote-2) که می‌فرمایند دلالت صیغۀ امر و نهی بر وجوب و تحریم به حکم سیرۀ عقلاست.

**نظریۀ چهارم:** نظر مختار ما هست که دلالت دو صیغۀ امر و نهی بر وجوب و تحریم بالوضع است به حکم تبادر اطرادی. صیغۀ امر وضع شده است برای نسبت طلبی لزومی، و صیغۀ نهی وضع شده برای نسبت زجری لزومی که مفصل در بحث اوامر این مباحث بیان شد. بعد از مقدمه

طبق مبنای منتخب که دلالت صیغۀ نهی بر نسبت زجری لزومی یا تحریم بالوضع است پاسخ اشکال محقق خراسانی به روشنی داده می‌شود. ایشان تعارض درست کردند بین ظهور صیغۀ نهی در تحریم، ما بقی اجزاء نباید ترک شود و حتما باید اتیان شود که این ظهور مربوط به واجبات است، مای موصوله در «ما لا یدرک کله» اطلاق دارد و شامل مستحبات و واجبات است.

پاسخ این است که در اصول ثابت شده و خود محقق خراسانی هم قبول دارند که اگر تعارض شد بین دو شمول که یکی به اطلاق و مقدمات حکمت بود و شمول دیگری بالوضع بود، شمول بالوضع قرینه بر تصرف در مطلق می‌شود و دیگر مطلق اطلاق ندارد. یعنی معنا چنین می‌شود وقتی دلالت صیغۀ نهی بر تحریم بالوضع بود، یعنی مولا تصریح می‌کند و دلالت سکوتی نیست مولا می‌گوید بقیۀ اجزاء متعذر باید اتیان شود و حق نداری ترک کنی، این معلوم است که مربوط به واجبات است. لذا دلالت وضعی قرینه می‌شود که مای موصوله مربوط به واجبات است و اطلاق ندارد و ربطی به مستحبات ندارد. لذا طبق مبنای ما اشکال قابل دفع است.

به نظر ما با مبنای اتخاذ شده، اشکال محقق خراسانی در دلالت پاسخ داده می‌شود.

محقق خوئی می‌خواهند از این اشکال محقق خراسانی جواب بدهند یک جوابشان این است که این اشکال به مبنای ما وارد نیست. که خود شما مطالعه کنید[[3]](#footnote-3). یک اشکال دومی دارند که تسلم می‌کنند اشکال محقق خراسانی را و می‌فرمایند بر فرض اینکه قبول کنیم حدیث به خاطر تعارض دو احتمال مجمل شده باشد، قدر متیقن این حدیث رجحان است، بعد ما می‌گوییم در واجبات به حکم یک دلیل رجحان اتیان تبدیل می‌شود به وجوب اتیان و آن دلیل عدم القول بالفصل است. می‌فرمایند در واجبات اگر جزئی متعذر شد چه کنیم با بقیۀ اجزاء؟ دو قول بیشتر نداریم، یک قول این است که بقیۀ اجزاء حرام است و بدعت است اتیان کنید، بقیۀ اجزاء را نباید اتیان کنید. قول دوم این است که بقیۀ اجزاء را باید اتیان کنی و حق نداری ترک کنی و اگر ما قدر متیقن را بگیریم و قائل به رجحان اتیان شویم در واجبات، این احداث قول سوم است و احداث قول سوم درست نیست لذا قائل به وجوب می‌شویم.[[4]](#footnote-4)

این مطلب از محقق خوئی عجیب است. در سایر موارد در فقه و اصول وقتی که دیگران به عدم القول بالفصل تمسک می‌کنند محقق خوئی اشکال می‌کنند و می‌فرمایند عدم القول بالفصل هیچ دلیلیت ندارد آن قول به عدم الفصل است که اجماع مرکب درست می‌کند، باید قول به عدم الفصل باشد و اینجا قول به عدم الفصل نیست لذا استدلال به عدم القول بالفصل و بعد نتیجه بگیرند در واجبات رجحان نیست و وجوب اتیان است این قابل قبول نیست و با مبانی ایشان هم سازگار نیست.

**اشکال دوم:** عمده مطلب محقق خوئی در دلالت این روایت این است که می‌فرمایند سند این روایت مشکل دارد ولی در دلالت یک اشکال مهمی است که به خاطر این اشکال ما دلالت حدیث را قاعدۀ میسور قبول نمی‌کنیم و حدیث مجمل است.

ما اشکال ایشان را اشاره می‌کنیم و توضیح می‌دهیم که به نظر ما این اشکال وارد نیست. قبل از بیان اشکال به یک مقدمه اشاره می‌کنیم.

**مقدمه:** اگر مولا به کلی ذو افراد امر کند، اکرم العلماء، اگر یک فرد متعذر شد، عقل حکم می‌کند اتیان سایر افراد لازم است، چون عقل تحلیل می‌کند می‌گوید این دلیل مولا (کلی ذو افراد) منحل است به تعداد افراد، گویا مولا گفته است «اکرم زیدا العالم»، «اکرم خالدا العالم» و «اکرم بکرا العالم» اگر اکرام یک فرد و اکرام زید منتفی شد حکم بقیۀ منتفی نشده است، عقل مستقل حکم می‌کند باید سایر افراد را اکرام کنی. ولی اگر مولا امر کرد به کل ذو اجزاء، به یک مرکب اعتباری و گفت نماز ده جزئی بخوان، اگر یک جزء از بین رفت عقل اینجا ساکت است، می‌گوید من نمی‌دانم آن جزء از بین رفته جزء غیر مقوم است تا بگویم بقیۀ اجزاء را بیاور یا جزء مقوم تا بگویم بقیۀ اجزاء را نیاور. لذا در کل ذو اجزاء اگر جزئی متعذر شد عقل نسبت به اتیان بقیه ساکت است ولی در کلی ذو افراد عقل حکم به اتیان بقیۀ افراد می‌کند.

1. - جلسه 22 – مسلسل 237– ‌‌یکشنبه – 23/08/1400 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مقصود آیۀ الله العظمی وحید خراسانی حفظه الله است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي ) ؛ ج‏1 ؛ ص557:«و فيه أوّلًا: ما ذكرناه في مباحث الألفاظ من أنّ الوجوب ليس داخلًا في مفهوم الأمر، و لا الحرمة داخلة في مفهوم النهي، فانّ مفهوم الأمر هو الطلب و الوجوب إنّما هو بحكم العقل، فانّ العقل بعد صدور الطلب من المولى يحكم بلزوم إطاعة المولى، و يرى العبد مستحقاً للعقاب على ترك ما أمر المولى بفعله و هذا هو معنى الوجوب. و كذا الحرمة إنّما هي بحكم العقل بلزوم الاطاعة و كون‏ العبد مستحقاً للعقاب على فعل ما نهى المولى عنه، فلم يستعمل الأمر في موارد الوجوب و الاستحباب إلّا في معنى واحد، إنّما التفاوت بينهما في ثبوت الترخيص في الترك من قبل المولى و عدمه. فعلى الأوّل لم يبق مجال لحكم العقل بلزوم الاتيان بالفعل، فكان الفعل راجحاً مع الترخيص في تركه، و هذا هو معنى الاستحباب. و على الثاني يحكم العقل بلزوم الاتيان بالفعل جريا على قانون العبودية، و هذا معنى الوجوب. و كذا الحال في النهي، فانّ المستعمل فيه في موارد الحرمة و الكراهة شي‏ء واحد إنّما التفاوت بينهما في ثبوت الترخيص من قبل المولى على الفعل و عدمه فعلى الأوّل كان الفعل مكروهاً، و على الثاني حراماً بحكم العقل.

   فتحصّل: أنّ شمول الموصول للمستحبات لا ينافي ظهور النهي في التحريم، لأنّ الترخيص بترك المقدور من أجزائها لا ينافي حكم العقل بلزوم الاتيان بالمقدور من أجزاء الواجب بعد عدم ثبوت الترخيص في تركها». [↑](#footnote-ref-3)
4. - مصباح الأصول ( طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي ) ؛ ج‏1 ؛ ص558:«و ثانياً: أنّ رجحان الاتيان بغير المتعذر من أجزاء الواجب يستلزم وجوبه لعدم القول بالفصل، فانّ الأمر دائر بين كونه واجباً أو غير مشروع، فرجحانه مستلزم لوجوبه كما هو ظاهر». [↑](#footnote-ref-4)